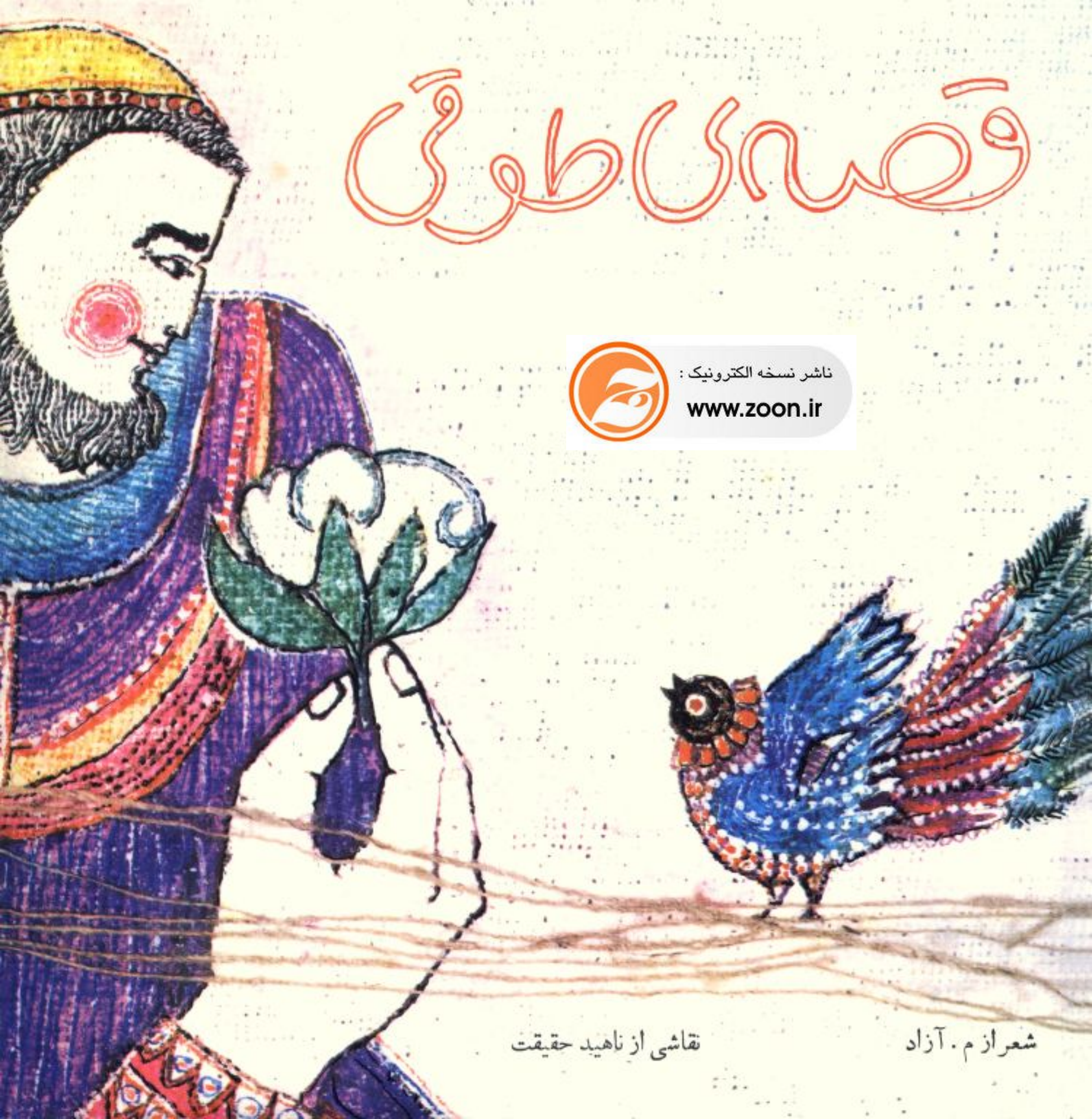


# قصه کی طوطی



ناشر نسخه الکترونیک:

[www.zoon.ir](http://www.zoon.ir)



نقاشی از ناهید حقیقت

شعر از م. آزاد

# قصه کی طوطی



شعرازم . آزاد

قاشی از ناهید حقیقت



سازمان انتشارات

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

ایران شهر شمالی، خیابان ناصر، شماره ۳، تهران

چاپ اول، شهریور ۱۳۴۷

چاپ دوم، فروردین ۱۳۵۱

کلبه‌ی حقوق محفوظ است

یکی بود یکی نبود  
مرغکی بود

خیلی قشنگ

زبر و زرنگ

بال و پرش رنگ به رنگ

پر که می زد تو آسمون

دُرس می شد رنگین کمون :

سبز می شد

زرد می شد

آبی می شد

قرمز عنابی می شد .

جیک و جیک و جیک آواز می خوند

ساز که نداشت ، بی ساز می خوند :

رو ساقه ها

تو شاخه ها

رو بُتّه ها

تو بتّه ها

اینور خوب

اونور خوب

هم اینطرف

هم اونطرف ...

مرغک ما

مرغک شاد پا کوتا

گردن هما

دور گردنش یه طوق داشت  
طوقش حنایی رنگ بود  
قشنگ بود

بچه ها نیگاش می کردن  
طوقی صداش می کردن .





یه صبح بهار  
یه روز قشنگ  
آسمون، آبی  
گلارنگ به رنگ  
آفتاب و مهتاب  
سرخ و سفید  
خورشید که سر زد  
رنگ ماه پرید  
دوید و دوید  
به افق رسید  
خورشید خانوم  
آروم آروم  
از پشت کوه  
اومد بیرون



خروسِ سحر  
(اون خوش خبر)

زد بال و پر  
زبر و زرنګ

پرید رو بوم  
گمب و گمب و گم ...  
-قوقولی قوقو

قوقولی قوقو

کی خواب ، کی بیدار ؟  
طوقی جون پاشو

برو سر کار !

طوقی کوچولو

از خواب پرید

با پنجه هاش

چشاشو مالید

دوید و دوید

لب حوض رسید

صورتشو شست

برگشت به لونه

طوقی و بابا









شدن رَوونه  
رَفتن به صحرا  
اینجا و اونجا  
دنبالِ دونه .  
طوقی خوشحال بود  
اینور می پرید  
اونور می پرید  
دونه ور می چید  
رفت و رفت و رفت ؛  
پرید و پرید  
دوید و دوید  
هو ... هو ... هو ...  
بادی وزید  
از پنبه زار  
یه قوزه چید  
تو هوا ول داد  
رو زمین قل داد  
قوزه قل و قل  
به طوقی رسید  
طوقی اونو دید  
از خودش پرسید :  
- این دیگه چیه ؟

قوزه‌رو وِرچید  
برد پیش باباش:  
- بابا این چیه،

خوردنیه؟

به قوزه نوک زد:  
- آخ، چه بیمزه!  
بابای طوقی  
زد زیر خنده  
حالا نخند و کی بخند:  
- نه باباجون  
این به قوزه‌س  
خوردنی نیس،  
پوشیدنیس.  
- چه جوری مگه؟

- جون پدر  
واست بگم:  
قوزه‌رو می‌گیرن  
تخمشو می‌کارن  
آبش میدن  
بتش در میاد  
سبز میشه  
بزرگ میشه



بزرگ همیشه  
قوزه میده...  
حالا طوقی جون  
قوزه رو وردار

بیر توی ده  
بهجولا بده  
فخ بریسه  
نخارو بگیر

بده به شعر باف  
پارچه ببافه

پارچه رو ببر

بده به رنگرز

رنگ بزنه

بعدشم ببر

بده به درزی

تا آقا درزی

دس بالا کنه

واسه ی عیدت

یه قبا کنه.

آقا طوقیه

پر زد و پر زد

رفت و رفت و رفت

همه جا سر زد:

از کوه گذشت

از دشت گذشت

به ده رسید

تا دگه‌ی جولا پرید



آقا جولاهه

نخ می‌ریسید

آواز می‌خوند

ساز که نداشت ، بی‌ساز می‌خوند :

- بریس بریس ریُسک من

بچرخ بچرخ چرخک من

نخ می‌ریسم از پنبه

از شنبه تا پنجشنبه

جمعه میرم به صحرا

به گردش و تماشا .

طوقی پرید تا دم در :

تَقّ و تَقّ و تَقّ

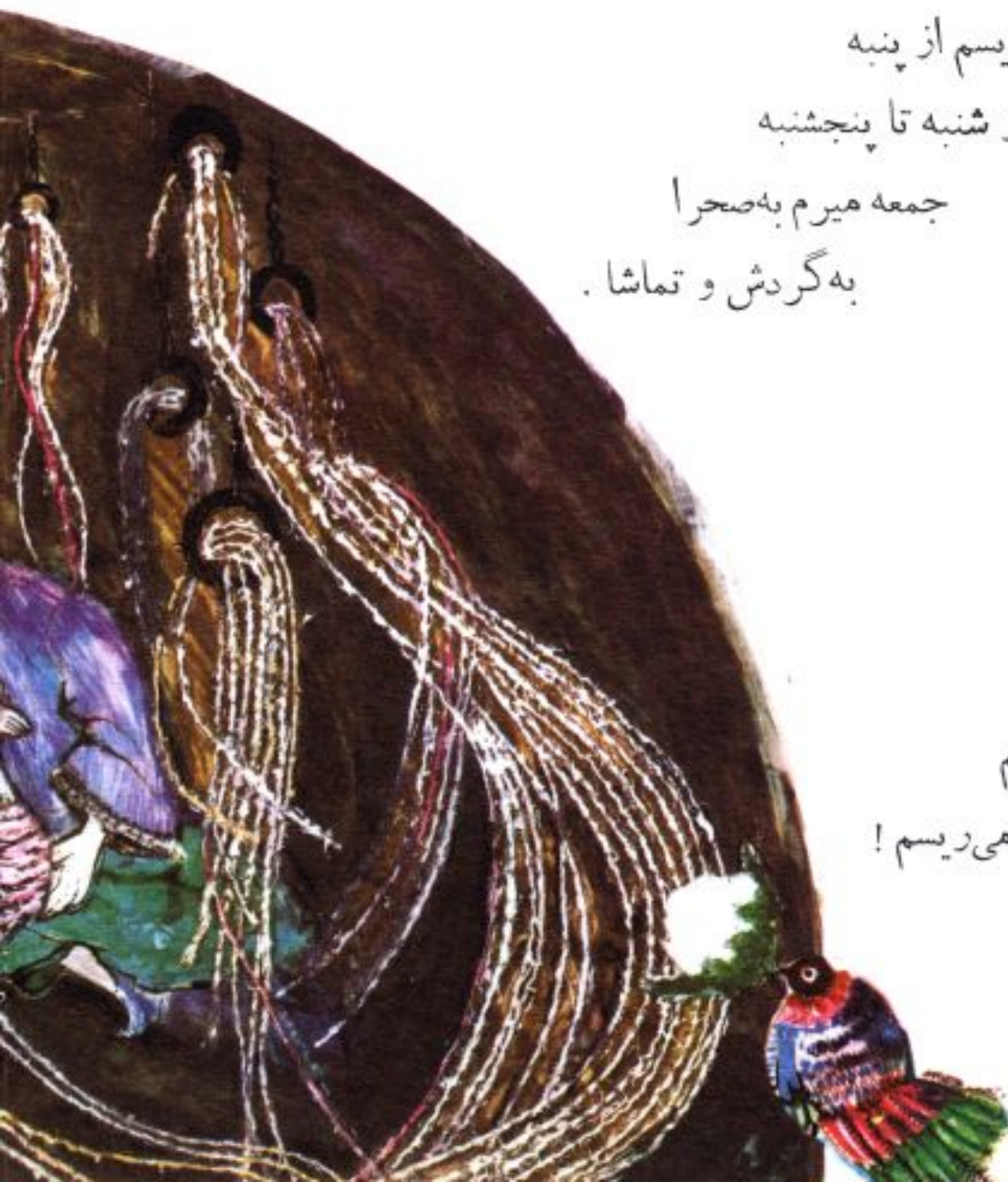
جولا سلام

پنبه دارم

می‌ریسی برام ؟

- چرا نریسم

خوبم می‌ریسم !



- آگه پنبه رو

بررسی بَرَام

چی ازم می خوای؟

آقا جولاهه

سری بالا کرد

بتر و بتر و بتر

بپش نیگا کرد

خنده ش گرفت

آخماشو وا کرد

به طوقی گفت:

- آقا کوچولو

کوچول موچولو

گرد و توپولو

زود بیا جلو

حرفامو بشنو



واسهت یه آواز می خونم  
آواز بی ساز می خونم.

- آقا جولاهه!

آواز بخون

ساز نداری

بی ساز بخون

قشنگ بخون

با ناز بخون

بلندتر... بلندتر... قشنگتر،

قشنگتر از همیشه

(کار که تموم نمیشه!)

- دوک از من

پنبه از تو

ریس از تو

ریسک از من



کار سه روزه از من  
پول تو کیسه از تو  
به ریسکم نیگا کن  
فکراتو جابجا کن  
-ای آقا جولای!

کیسه‌م کجا بود که پولت بدم  
آقا جولای گفت:  
-این که دیگه  
غصه نداره :

پنبه رو نصف کن  
نصفش هم نصف کن  
نصف این نصفه

مزد دست من  
نازشتت من .

نه بیش و نه کم  
نه کم و نه بیش  
اگه نمی خوای  
بفرما ، کیش !

طوقی خوشحال شد

گفتش : قبول !

برو سر کار

پنبه رو بپرس

سهمتو وردار .



آقا جولاهه  
پنبه رو رسید  
سپمشو ورداشت  
بقیه شم  
به طوقی داد  
آقا طوقی هم  
نخا رو ورداشت  
برد پیش شعر باف  
آقا شعر بافه  
پارچه می بافت  
آواز می خوند  
ساز که نداشت،  
بی ساز می خوند:





بیاف بیاف دارک من  
کارک من بارک من  
تارو به بود گره بزن  
پارچه بیاف برای من  
کار می کنم همیشه  
کارم تموم نمی شه!  
طوقیه پر زد  
اومد و در زد:  
تَقَوَّ تَقَوَّ تَقَوَّ  
- شعر بیاف! سلام  
پارچه می خوام  
نَخِت بدم،  
می بافی برام؟  
آقا شعر بافه  
خندید و گفت:  
- چرا نبافم  
خوبم می بافم!

آگه پارچه‌رو  
بیافی برام  
آزم چه می‌خوای؟  
شعر بافه خوند:  
آقا کوچولو، کوچول موجولو  
گرد و توپولو  
زود بیا جلو  
حرفامو بشنو:  
برات یه آواز می‌خونم  
آواز بی‌ساز می‌خونم  
آقا شعر باف  
آواز بخون  
آواز بخون  
ساز نداری  
بی‌ساز بخون  
قشنگ بخون  
با ناز بخون  
بلندتر... بلندتر،  
قشنگتر از همیشه  
(کار که تموم نمیشه!)  
شعر بافه گفت:



- نخ از تو  
شونه از من  
تار از تو  
پود از تو  
کار از من  
سود از تو  
کار شَبونه از من  
پولِ تو کیسه از تو.  
طوقیه خندید، خندید و گفت:  
کیسه‌م کجا بود که پولت بدم  
شعر بافه گفت:  
اینکه دیگه  
غصه نداره  
نَخار و نصف کن  
نصفشَم نصف کن  
نصفِ این نصفه  
مُزدِ دَسْتِ من  
نازِ شَسْتِ من!  
طوقی خوشحال شد  
گفتش: قبول!  
آقا شعر بافم  
دست به کار شد ...



طوقی هم خندون  
 پارچه رو وِرداشت  
 برد پیش رنگرز.  
 - تقو تقو تقو  
 رنگرز سلام.  
 - علیک سلام  
 طوقی کوچولو  
 چی داری برام؟  
 - پارچه دارم  
 رنگش بزن  
 رنگای قشنگ:  
 سبز بهار  
 آبی آب  
 نیلی نیل ...  
 آقا رنگرز  
 اگه پارچه رو رنگ بزن  
 چی ازم می خوای؟  
 رنگرزه خوند:  
 - آقا کوچولو، کوچول مویچولو  
 گرد و توپولو  
 زود بیا جلو

حرفامو بشنو:  
 برات یه آواز می خونم  
 آواز بی ساز می خونم  
 - آقا رنگرزه  
 آواز بخون  
 آواز بخون  
 ساز نداری  
 بی ساز بخون  
 قشنگ بخون  
 با ناز بخون  
 با ناز بخون  
 بلندتر ... قشنگتر  
 (کار که تموم نمیشه!)  
 - رنگ از من  
 پارچه از تو  
 کار شبونه از من  
 پول تو کیسه از تو



به خمره هام نیگاکن  
فکراتو جا بجاکن  
- ای آقا رنگرز  
کیسه‌م کجا بود که پولت بدم  
رنگرزه گفت:  
- اینکه دیگه  
غصه نداره  
پارچه‌رو نصف کن  
نصفشم نصف کن  
نصف این نصفه  
مزد دست من  
نازشت من.  
نه بیش و نه کم  
اگه نمی‌خوای  
بفرما، کیش!  
طوقی خوشحال شد  
گفتش: قبول!  
آقا رنگرزه  
دست به کار شد  
پارچه‌رو رنگ زد  
هفت رنگ قشنگ



- آقا کوچولو، کوچول هوجولو  
گرد و توپولو، زود بیا جلو  
حرفامو بشنو.

واست یه آواز می خونم  
آواز بی ساز می خونم  
- آقا درزیه

آواز بخون  
ساز نداری، بی ساز بخون  
بلندتر... بلندتر... قشنگتر،  
قشنگتر از همیشه  
(کار که تموم نمیشه!)

- نخ از من  
قیچی و سوزن از من  
کار سه روزه از من  
مهمونی رفتن از تو  
شیرینی خوردن از تو  
پول تو کیسه از تو

طوقی هم خندون  
پارچه رو وَر داشت  
رفت پیش درزی.  
درزیه داشت آواز می خوند  
ساز که نداشت، بی ساز می خوند:

- بدوز بدوز سوزن من  
سوزن آهن تن من  
کوک می زنم همیشه  
کارم تموم نمیشه!

طوقیه در زد:

تَقَّو تَقَّو تَقَّو

- درزی! سلام

پارچه دارم، می دوزی برام؟

- چرا ندوزم

خوبم می دوزم!

- آگه پارچه رو

بدوزی برام

چی ازم می خوای

- ای آقا درزی  
پولم کجا بود  
که سهیمت بدم؟  
آقا درزی گفت:  
- اینکه دیگه  
عصه نداره:

پارچه رو نصف کن  
نصفش هم نصف کن  
نصف این نصفه  
مزد دست من  
ناز شست من  
نه بیش و نه کم  
نه کم و نه بیش  
اگه نمی‌خوای

بفرما، کیش!  
طوقی خوشحال شد  
گفتش: قبول!





آقا درزیه  
دَسّی بالا کرد  
واسه‌ی عید  
آقا طوقیه  
یه قبا کرد  
چه قبایی :  
رنگ به رنگ  
از همه رنگ  
سبز بهار ...  
آبی آب ...  
نیلی نیل ...  
مرغک‌ها  
مرغک‌شاد پاکوتا

گردن‌ها  
پرند‌های پرند‌ها  
یه روز عید  
قباشو پوشید

اومد میون بچه‌ها  
بچه‌ها نیگاش می کردن  
طوقی صداس می کردن .

